



در سختی و رنج به دنیا می‌آیند و بالاچار راهی دیار غربت می‌شوند؛ اما شکر گزار خداوند هستند و در پی رزق حلال .ایمانشان قویست و دل در گرو محبت خاندان پیامبر(ص) دارند. و آنگاه که در ششپور جنگ ناخته می‌شود در صفا اول مبارزه با دشمن دین و قرآن می‌ایستند. در میدان همچون شیر زیان هستند. نه از توپ وتانک می‌ترسند و نه از چهره‌های شیطانی داعشیان. آنها رزمندگان لشکر فاطمیون هستند؛ همان‌هایی که «الشهداء علی الکفار»ند. آنها همه هستی و خانواده خود را می‌گذارند و می‌روند تا مبداا قدوم نامیون داعشیان به حریم پاک خاندان عصمت و طهارت نزدیک شود. و سیدسردار موسوی یکی از این رزمندگان جبهه حق است. او خانه و خانواده‌اش را به خداوند می‌سپارد و راهی میدان مبارزه می‌شود و در این راه جان شیرین فدا می‌کند.

آری صفحه فرهنگ مقاومت این هفته شما را به استان یزد میهمان خانه شهید افغانستانی(فاطمیون) می‌برد و حال فرشته موسوی همسر شهید سیدسردار موسوی از همسر شهیدش می‌گوید، همسری که به امید رضای حق و دفاع از حریم اهل بیت علیهم‌السلام راهی میدان نبرد شد…

پسری که بعد از شهادت پدر به دنیا آمد

شهید از اقوام ما بودند و تنها شش ماهه بود که با هم ازدواج کرده بودیم، او از همسر اولش سه فرزند داشت؛ ولی پسرمان سید عباس، بعد از شهادت پدرش به دنیا آمد. سید عباس الان ۴ سال دارد و می‌گوید اگر بزرگ شوم راه پدرم را ادامه می‌دهم و با داعش مبارزه می‌کنم. پسرم گاهی خواب پدرش را می‌بیند و می‌گوید او برایم خوراکی آورد و من را در آغوش گرفت و با من صحبت کرد.

خوش اخلاق بود

شهید موسوی کارگری و بنایی و جوشکاری می‌کرد. مسا زندگی کوتاهی داشتیم، و من از همسرم جز خوبی ندیدم. او خیلی خوش اخلاق بود. هیچ‌وقت اجازه نمی‌داد که ما ناراحتی داشته باشیم. خیلی دوست داشت با هم به سفرهای زیارتی و کربلا و مشهد برویم؛ بسه ویژه علاقه



درست در وسط میدان حضور دارند، همان جا که بر است از آتش و دود و گلوله.راکت‌هایی که به طرفشان می‌آید را می‌بینند؛ آن هم میان زمین و آسمان؛ اما نه تنها از میدان فر نمی‌شوند که در لحظه راه چاره را می‌یابند و چنان دلآورانه به سمت دشمن یورش می‌برند که تجهیزات به روز و فراوانشان هم نمی‌تواند آنها را نجات دهد. خلبانان جتباع سرزمینمان را می‌گویم، همان‌ها در ۸ سال دفاع مقدس حماسه آفریدند، همان‌ها که با کمترین امکانات و با دست خالی به دل دشمن زدند تا ایرانی آباد و آزاد داشته باشیم. و امروز سرهنگ بازنشسته خلبان غلامحسین تیموری از آن روزها برایمان می‌گوید. از لحظات تلخ و شیرین دفاع از آب و خاک. از بیخوبه‌خوبی آتش، خون، و از رفقای شهیدش که در پرواز بی‌ظنیر بودند.

لطف خودتان را معرفی کنید.

سرهنگ بازنشسته خلبان غلام حسین تیموری اهل اصفهان هستم. من درخاندان‌های مذهبی متولد شدم. پدرم ۱۵ سال خادم مسجد بود. ما ۵ برادر و یک خواهر بودیم. برادرم جمشید تیموری شهیدفقودالتر عملیات بیت المقدس است و برادر دیگرم از جانبازان شیمیایی جنگ تحمیلی بود که در اثر همین جراحات به شهادت رسید.

پدرم فردی بسیار مومن و بی‌ریا بود و به تربیت دینی فرزندانش بسیار اهمیت می‌داد. هر چه از خوبی‌های پدرم یاد بگیریم کم گفتمان. ایشان انسان بسیار وارسته و زحمتکشی بود و با فرزندانش برخورد بسیار خوب و موثری داشت. بدون هیچ اجباری ما را از کودکی به نماز خواندن عادت داده بود. به یاد دارم که برادرانم نیز از سن ۱۰ سالگی نماز می‌خواندند. پدرم حتی فرزندمان ما را نیز به نماز ترغیب و تشویق می‌کرد. زمانی بود که من به کرمان منتقل شده بودم. پدرم برای دیدن ما به کرمان آمد و با پسرم صحبت کرد و گفت الان که ۹ سال است به من قول بده که حتی نمازت حتی به اندازه یک رکعت هم ترک نشود. الان ۲۸سال از آن زمان می‌گذرد و هنوز هم آن صحبت آویزه گوش پسرم است و نمازش ترک نشده.

روش پدرم روش اولیا و انبیا بود و ما دوست داشتم مثل او باشیم و کارهایش را تکرار کنیم و هر راهی که ایشان می‌رود را برویم. او ما را به گونه‌ای تربیت کرد که وقتی انقلاب شد دوست داشتیم در مسیر ولایت و نظام حرکت کنیم. با وجود اینکه مادرم هم در اثر سرطان از دنیا رفت، او نوانست شرایط خوبی را برای ما فراهم کند.

پنده در سال ۵۸ ازدواج کردم. همسر شغلم را دوست داشت و مشکلی با آن نداشت. او ۴۱ سال و ۳۵ ساله دارم که هر دو ازدواج کرده‌اند.

چطور شد که وارد ارتش شدید؟

آن زمان تبلیغات وسیعی به خصوص در سطح اصفهان برای استخدام خلبان انجام می‌شد، روی هر دیواری اعلامیه استخدام خلبان بود. من دبیرستانی بودم که اعلامیه خلبانی را دیدم و ترغیب شدم تا به سراغ این شغل بروم. در امتحانات کلاس یازدهم بودم که وارد ارتش شدم. آن زمان با مدرک چهارم متوسطه برای ستوان یاری استخدام می‌کردند؛ در صورتی که الان دوطولیان باید وارد دانشکده افسری شوند و بتوانند رتبه ممتاز دانشکده افسری را برای ورود به هوانیروز کسب کنند.

پنده چهار سال پیش از ازدواج در سال ۵۴ استخدام ارتش شدم و دوره آموزشی را در دوران طافوت سپری کردم. در جنگ درجه ستوانی اول گفتم و از ستوان یاری به درجه افسری ترقی و ضمیمه دادم و دوره‌های مقدماتی و تخصصی توپخانه و دوره عالی هوانیروز را گذراندم.

نقش هوانیروز در دفاع مقدس چه بود؟

تقریباً از همان سال ۵۷ و پیروزی انقلاب،

خاصی به کربلا و امام حسین علیه‌السلام داشت؛ او رومیته نشد که برویم. او وقت‌های خبیلی شادی داشت؛ اما روزهای آخر طور دیگری شده بود. وقتی من به چهره‌اش نگاه می‌کردم آرایش خاصی را در آن می‌دیدم.همین‌ها باعث می‌شد که شک کنم که او رفتنی است.

روز آخر هم قرآن را بوسید و رفت. تا لحظه آخر می‌گفت ناراحت نباشید. به خدا توکل کنید هر چه خدا بخواهد همان می‌شود.
به خاطر خدا رضایت دادم
برود وقتی گفت که قصد داره به سوریه برود. من در ابتدا راضی نبودم و می‌گفتم ترو، ما تازه



ازواج کرده‌ایم. اما شهید می‌گفت: اگر اجازه ندهی مرتکب گناه می‌شوی. می‌گفت صبر زینبی داشته باشی و به خدا توکل کنیدی.

او خواب دیده بود که به سوریه می‌رود. من هم وقتی اصرار او را دیدم راضی شدم. گفتم توکل بر خدا و حضرت زینب سلام‌الله علیها هر چه آنها بخواهند همان می‌شود.

خیلی زود برگشت

همسرم یک بار به سوریه رفت و در ۱۳ شهریور سال ۹۵ به شهادت رسید. در طول مدتی که در



گفت وگوی کیهان با خانواده شهید مدافع حرم سیدسردار موسوی، از رزمندگان لشکر فاطمیون

هجرتی به آسمان

صفحه ۸

دوشنبه ۱۷ آبان ۱۴۰۰

۲ ربیع‌الثانی ۱۴۴۳ - شماره ۲۲۸۸۳



شدیم زمین مسطح بود و جایی برای پناه گرفتن نداشتیم؛ داعشی‌ها سنگر داشتند. آنها ابتدا تیری به کمر شهید موسوی زدند، و بعد هم گردنش را مورد اصابت قرار دادند و او به شهادت رسید.

صبر زینبی(س)

الان اصلا احساس دلگتگی ندارم بلکه احساس غرور دارم. گاهی اوقات پسرم بی‌تابی می‌کند و می‌گوید بابا کجایی، حتی وقتی عکسش را می‌بیند خوشحال می‌شود و می‌رود جلو و آن را می‌بوسد. وقتی هم بهانه می‌گیرد او را می‌برم گلزار شهدا و آرام می‌شود.

زندگی سختی‌های خودش را دارد. اما ما که بالاتر از حضرت زینب(س) نیستیم، ما هم به پیروی از ایشان صبر می‌کنیم و با مشکلات می‌سازیم، اما خوشا به حال شهید که اینگونه رفت و در راه خدا و اسلام جانش را فدا کرد. او به خاطر خدا و حضرت زینب(س) رفت. هر چند که برخی می‌گفتند او برای پول رفت؛ اما شما می‌دانید که حتی بریدن یک انگشت برای انسان چقدر سخت است. چطور ممکن است انسان به خاطر پول از جانش بگذرد.

وصیتنامه شهید

اینجانب سید سردار موسوی فرزند سید دیدار متولد ۱۳۶۰/۱۰/۱۵ وصیت می‌نمایم به خانواده عزیزم و تمام دوستان و اقوام و مادر گرامیم، اگر شهادت نصیبم شد در فقدان من بی‌قراری نکنید و صبور باشید و صبوری زینبی وار داشته باشید و به خود افتخار کنید که فرزندان در بهترین مسیر که همانا دفاع از حرم اهل بیت پیامبر(ص) است جان ناپاблиش را فدا کرده است. همسر عزیزم در نبود من مسئولیتت در قبال فرزندانمان بیشتر خواهد شد چون باید برای آنان هم مادر دلسوز باشی و هم پدر فداکار و فرزندانمان را حسینی و زینبی بار بیاورید و در راه مکتب اهل بیت تربیتشان نمای. مادر مهربان و همسر عزیزم شما را به رعایت حجاب توصیه می‌کنم و در زندگیتان از حضرت زهرا(س) و حضرت زینب(س) الگو بگیرید، راه منوشان آن را سرمشق زندگیتان قرار دهید، برادران و خواهران عزیز شما را سفارش به خواندن نماز شب و پیروی از خط ولایت فقیه و رهبری توصیه می‌نمایم؛ در پایان بنده حقیر خواهشم از مسئولین این است که حمایت بیشتر از رزمندگان و جانبازان و خانواده محترم شهدا را داشته باشید.

بیشتر از ما دوست داشت که فیض شهادت را نصیبشان کند. شهیدای هوانیروز به معنای واقعی کلمه از خود گذشتگی می‌کردند. بسیاری از اوقات خاکریزهای خودی را رد می‌کردند و حتی بالای خاکریز دشمن دور می‌زدند و در نزدیک‌ترین حالت ممکن دشمن را هدف قرار می‌دادند. ما گلوله‌ها را به چشم می‌دیدیم. شهید شیرودی و شهید کشوری نور چشم ما بودند؛ اما امتثال این عزیزان در شهیدای هوانیروز بسیار بودند. بدون اقرار می‌گویم هفته‌ای نیست که به یاد شهدا نباشم؛ محال است شهیدایی که آنها را از نزدیک دیدم و با آنها پرواز کرده‌ام را از یاد بیرم. همیشه به یادشان هستم و خاطراتشان با من است؛ اینها در قلب من هستند.

جسرا وقتی صحبت از جنگ می‌شود، از معنویت جبهه‌ها می‌گویید؟

صمیمیت و عشقی که بیرون رزمنده‌ها وجود داشت مثل دست زدن؛ بود، شاید امروز یک درصد از آن هم دست یافتنی نباشد. فرمانده پایگاه و یک بسیجی معمولی در کنار هم مانند دو برادر بودند. در کنار هم می‌خوابیدیم. در هوانیروز خلبان‌ها برای پرواز نمی‌گرفتند و اکثر آنها بدون وضو می‌رفتند، از زیر قرآن رد می‌شدند و سپس سوار بالگردهایشان می‌شدند. گاهی حتی ناهارشان را داخل بالگرد می‌خوردند. یا وقتی نماز جماعت برگزار می‌شد، همه نیروها از نیروی فنی گرفته تا خلبان‌ها، در نمازخانه به صف می‌ایستادند و نماز می‌خواندند و بعد هم با عشق خدمت می‌کردند.

هرگز فراموش نمی‌کنم که در عملیات بیت‌المقدس، وقتی نیروهای زمینی، بالگردهای کبرای هوانیروز را دیدند چقدر خوشحال شدند و ابراز احساسات کردند. آنها چشم انتظار ما بودند و وقتی بالگردها به سمت دشمن می‌رفتند با نگرانی منتظر برگشت آنها می‌شدند و چقدر ناراحت می‌شدند اگر یکی از بالگردها برنمی‌گشت. آنها از اتاق جنگ پرس و جو می‌کردند که چرا مثلا یکی از بالگردها برنگشته، نکند دشمن یکی از آنها را زده.

در اکثر عملیات‌ها قبل از شروع عملیات، شناسایی از روی زمین انجام می‌شد. خلبان‌ها برای آشنایی با وضعیت منطقه از آنجا بازدید می‌کردند. زمانی برای شناسایی می‌رفتیم با استقبال نیروهای بسجی مواجه می‌شدیم، آنها به هوانیروز بسیار علاقمند بودند. بسیجی‌ها انسان‌های وارسته و بی‌ظنیری بودند و در تمام هشت سال دفاع مقدس بدون هیچ چشم‌داشتی در راه خدا بذل جان کردند.

امروز اکثر زرمنده‌های دوران دفاع مقدس در سننین بالا و بسیاری هم جایز هستند. ایثار و فداکاری این عزیزان شایسته تقدیر است. هر چند که همه رزمندگان جنگ تحمیلی برای رضای خدا رفتند. واقعا از صمیم قلب و با تمام وجود در این ۸

سال جنگیدیم. به نظر شما آیا می‌توانیم روحیه رزمندگان دفاع مقدس را در خودمان احیا کنیم؟
درباره روحیه شهدا باید بگویم که بعیداست بتوانیم آن روحیه را پیدا کنیم. آنها چیز دیگری بودند. البته امروز شهدای مدافع حرم روحیه شهدای دفاع مقدس را دارند. آنها هم از جان و مال و هستی خود برای دفاع از اسلام گذشتند. دفاع از حرم حضرت زینب و حضرت رقیه سلام‌الله علیها، همان دفاع از حریم امام حسین و امام رضا علیهما‌السلام است. دفاع از حرم، دفاع از اسلام و از اوجب واجبات است. اگر این بچه‌ها بهترین‌ها در تخصص خود بودند. شهید زولیده‌پور یکی از بهترین خلبانان بالگرد جنگنده اهل بود. این شهیدهای ما از بهترین‌ها بودند. خدا آنها را



آنها می‌آمدند منزل ما نام‌می‌گفتند که سیدسردار شهید شده است. صاحب‌کارش هم می‌دانست که او شهید شده اما تماس می‌گرفت و می‌گفت: جای سردار خوب است. اما کم از رفت و آمدها و رفتار دیگران متوجه شدم. از طرفی خودش هم به خواب آمد و گفت که من تیر خورده و شهید شده‌ام اما زنده‌ام. بعد از شهادتش هم هر وقت ناراحت می‌شوم به خواب می‌آید.

را به‌سپاه نداده بود. فقط شماره برادرم و صاحب‌کارش را داده بود که مبداا اگر اتفاقی افتاد با من تماس بگیرند. اقوام متوجه قضیه شده بودند؛

خلبان آن هواپیما نیز در هور فرود آمده بود. من به همراه یکی از خلبان‌ها با یک فروند شینوک و یک فروند ۲۱۴ برای نجات ایشان پرواز کردیم. تقریبا دو خاک عراق شدید و نزدیک‌المعاره در هور خلبان را پیدا کردیم و موفق به نجاتش شدیم. وقتی آن بنده خدا را پیدا کردیم دیدیم لایف جاکش را باز کرده و داخل آن نشسته. تمام بدنش از سرما می‌لرزید و می‌گفت بالگردهای عراقی مرتب بالای سر من پرواز می‌کردند و دنبال من می‌گشتند. او کبرها و شنوک‌ها را می‌شناخت؛ لذا یک فلاشر روشن کرده و ما نور آن را دیدیم و متوجه شدیم که در کجا قرار دار.

در چه عملیات‌هایی حضور داشتید؟

من از ابتدای دفاع مقدس در اکثر عملیات‌ها شرکت داشتم. تنها در عملیات مرصاد حضور نداشتم. در عملیات فتح‌المبین، خبیر بیت‌المقدس، والفجر یک، والفجر چهار، کربلای ۴ و ۵ و بسیاری از عملیات‌های دیگر افتخار حضور داشتم، و در عملیات والفجر ۵ شیمیایی شدم، اما پیگیر جانبازی و درص

روایت سرهنگ خلبان غلامحسین تیموری از روزهای حماسه و پیروزی

قصه پرواز کبرا از خبیر تا کربلا

سیدمحمد نورایی

یکی دیگر از خاطرات تلخ من مربوط به شهادت دو نفر از هم‌زمان و دوستانم، شهید رادفر و شهید تفضلی در عملیات بیت المقدس است. همان تصویری که در ابتدای اخبار نشان می‌داد که موشک ماوریک به‌تانک اصابت می‌کند و تا مدت‌ها تئیر اول اخبار بود. ما چندان بی‌خبر از شهادت این دو بزرگوار در طول یک سال نبودیم. من به همراه این دو بزرگوار در طول یک سال در نیم، ماموریت‌های بسیاری را در درفول، اهواز، سفز و کردستان انجام داده بودم؛ از این جهت شهادتشان برایم بسیار سخت بود.

از نظر شخصی خاطرات شیرین بسیاری از آن دوران دارم؛ اما از نظر جنگی عملیات بیت‌المقدس و آزادسازی خرمشهر یکی از خاطرات شیرین من است. به این دلیل که ما در عملیات بیت المقدس بیشترین تلفات را به دشمن یعنی وارد کردیم و بیشترین اسیر را گرفتیم. این عملیات برای نیروهای ارتشی و سپاهی عملیات بسیار غرورآفرینی بود.

از شهدای گمنام و مظلوم هوانیروز بفرمایید.
هوانیروز شهدای گمنام و بی‌ادعای بسیاری همچون شهیدانشرتی، سیدرضا راستگو، شهید صالحی و شهید نمایان دارد. این شهدا از بهترین‌ها در تخصص خود بودند. شهید زولیده‌پور یکی از بهترین خلبانان بالگرد جنگنده اهل بود. این شهیدهای ما از بهترین‌ها بودند. خدا آنها را



اما در پرواز بعدی یک فروند از بالگردهای آنها را بر فراز هور زدیم. خوشبختانه موفق شدیم خلبان را پیدا کرده و نجات دهیم.
فرای آن روز هم دوباره این اتفاق تکرار شد و دشمن یکی از هواپیماهای ما را نزدیک المعاره زد.

